



سیمای یک فرهنگ مدار

گفت و گو با محمد علی اسلامی ندوشن

محمد صادقی

انسان در میان موجودات هم زیون‌ترین است و هم بزرگ‌ترین.
او می‌داند که این عمر روزی به سر می‌رسد، و با همه توهمی که
درباره زندگی در دنیای دیگر دارد، باز در ژرفای درون خود،
نمی‌خواهد که از این زندگی خاکی دست بردارد، مگر آنکه دردی
بزرگ - جسمی یا روحی - او را به آن آرزومند سازد.

من البته از همان سن نوجوانی سرنوشت خود را به قلم بستم.
بزرگ‌ترین شادی و توفیق خود را در نوشتن یافتم. شاید علتش
آن بود که بشر در زندگی، خود را تنها و بی‌پناه می‌یابد... گمان
می‌کنم که اگر قلم در دستم نبود، زندگی‌ام بیهوده و تلخ
می‌گذشت. با ناهمواری‌هایی که در زندگی هر کسی هست، فرد
باید تکیه‌گاهی داشته باشد تا در زندگی احساس پوچی نکند.

سیمای یک فرهنگ‌مدار

گفت‌وگو با محمد علی اسلامی ندوشن

سیمای یک فرهنگ‌مدار

محمد صادقی



سرشناسه : صادقی، محمد، ۱۳۲۵ - ۱۳۵۹.
 عنوان و نام پدیدآور : سیمای یک فرهنگ مدار
 مشخصات نشر : تهران، اتاق آبی، ۱۳۹۴.
 مشخصات ظاهری : ۹۶ ص.
 فروست : (گفت و گو با محمدعلی اسلامی ندوشن)
 شابک : ۷-۲۲-۵۵۹۰-۶۰۰-۹۷۸
 وضعیت فهرست نویسی : فیبای مختصر
 یادداشت : فهرست نویسی کامل این اثر در نشانی: <http://opac.nlai.ir> قابل
 دسترسی است.
 شماره کتابشناسی ملی : ۳۷۹۷۲۶۰



انتشارات اتاق آبی

سیمای یک فرهنگ مدار
 (گفت و گو با محمدعلی اسلامی ندوشن)
 محمد صادقی
 طرح جلد: آریابرزن فروزان
 ویراستار: محمدحسن علیپور
 چاپ اول: ۱۳۹۴
 چاپ و صحافی: فرسیما، تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه
 شابک: ۷-۲۲-۵۵۹۰-۶۰۰-۹۷۸
 ناشر: اتاق آبی، تلفکس: ۷۷۵۰۳۳۲۰
 Email: blueroomads@yahoo.com
 نشانی: تهران - خیابان شیراز - بین سهرودی و شریعتی -
 پلاک ۳۷ زنگ ۱۷
 قیمت: ۶۰۰۰ تومان

به

فریدون مجلسی

من در قعر ضمیر خود احساسی دارم و آن این است که رسالت ایران به پایان نرسیده است و شکوه و خرمی او به او باز خواهد گشت. من یقین دارم که ایران می‌تواند قد راست کند و آن‌گونه که درخور تمدن و فرهنگ و سالخوردگی اوست، نکته‌های بسیاری به جهان بیاموزد...

ایران را از یاد نبریم

اگر در زندگی چیزی به دست آورده‌ام، به اعتبار خودم بوده است. از دو چیز پرهیز داشته‌ام: یکی جلب‌نظر خواننده یا حرف‌زدن بر وفق خوش‌آیند او، دیگری جلب‌عنایت ارباب قدرت.

باران نه رگبار

فهرست

- پیش گفتار..... ۱۱
- زمانه داور بی گذشتی است..... ۱۵
- ارمغان فرنگ..... ۳۷
- عشق در شاهنامه پرورده وصال است..... ۴۷
- اهمیت گفت و گوی فرهنگ ها و تمدن ها..... ۵۹
- جهان ناگزیر از یک تدبیر همگانی..... ۷۱
- دنیا را در آمیختگی شرق و غرب دیدم..... ۸۱
- روزهای اختناق..... ۸۹

پیش‌گفتار

دکتر محمد علی اسلامی ندوشن (۱۳۰۴) نویسنده، مترجم و روشنفکر نامدار کشورمان، فرهنگ‌مداری است که بیش از هر نویسنده‌ای درباره «ایران» و «فرهنگ» نوشته، کار روشنفکری خویش را با پرهیز از محافظه‌کاری و انقلابی‌گری امتداد بخشیده و بر ضرورت استقرار عقلانیت در جامعه تکیه داشته و دارد. تیراژ آثار اسلامی ندوشن نشان می‌دهد که او یکی از پرمخاطب‌ترین نویسندگان ایرانی است، شاید به این خاطر که از پیچیده و مبهم سخن گفتن به شدت پرهیز داشته و دارد. در کار روشنفکری، پیچیده و نامفهوم سخن گفتن یک آفت بزرگ است و روشنفکران از آن رو که مخاطب‌شان مردم هستند، ضرورت دارد بی‌آن‌که از عمق سخن خود بکاهند، آن را بیان کرده و بنویسند، و این همان روشی است که اسلامی ندوشن در کار نویسندگی، نسبت به آن دقت داشته است. همچنین وی در طول همه این سال‌ها، در مسیر حقیقت‌طلبی، آزادی‌خواهی و عدالت‌جویی راه پیموده، راه و رسمی که دکتر مصطفی

رحیمی در گفت‌وگویی (مجله ایران‌فردا، شماره اول، خرداد و تیر ۱۳۷۱) آن را چنین تعریف می‌کند: «وظیفه روشنفکر این نیست که به هر قیمتی مردم را تهییج بکند و به کارهای آنی دست بزنند. کار روشنفکر یک کار فرهنگی است که آثارش در درازمدت معلوم می‌شود و ممکن است اثر کوتاه‌مدت نداشته باشد. به عبارت دیگر کار روشنفکران از کار سیاست‌پیشگان جداست. سیاست‌پیشگان می‌خواهند هر چه زودتر به قدرت برسند و حکومت را به دست گیرند و این لزوماً چیز بدی نیست. اما هدف روشنفکر به هیچ وجه این نیست که به قدرت برسد و حکومت را به دست گیرد. وظیفه روشنفکر، بیدارکردن مردم است». هرچند او نسبت به سیاست حساسیت‌های فراوانی داشته و دارد، اما سیاست‌زدگی در آثارش دیده نمی‌شود، زیرا به باور او تا گره فرهنگی باز نشود، گره‌های سیاسی و اقتصادی نیز گشوده نخواهند شد. با وجود علاقه‌ای که به فرهنگ و تمدن ایران دارد، نگاه انتقادی خود را نیز به کار بسته و چنین نیست که به بها و بهانه وجود چنین علاقه‌ای گرفتار تعصب و نادیده انگاشتن نقص‌ها شود، چنان‌چه در مقاله‌ای (ایران چه حرفی برای گفتن دارد؟) می‌نویسد: «در نزد هر ملتی گرایش‌های ستوده و ناستوده هست. باید مجموع را در نظر گرفت و پذیرفت که ملت ایران بر سر هم یک ملت تمدن‌ساز بوده است و اگر موانع بر سر راهش را هم در نظر آوریم، کم‌تر به خود حق خواهیم داد که او را سرزنش کنیم. سوال بزرگ آن است که در آینده چه خواهد بود. هر گاه بخواهیم وزنه تمدنی

خود را در معرض دید جهانی بگذاریم، باید از آگاه بودن به عناصر منفی آن سر باز زنیم و از وفادار بودن به جنبه‌های خوب آن کوتاه نیاییم»، و همان‌طور که خود در «کلمه‌ها» می‌گوید، بر سر یک چهارراه خیمه زده است، قدیم و جدید و شرق و غرب. از آثار وی می‌توان فهم کرد که، از یک‌سو دلبسته فرهنگ و تمدن ایران است و در شناساندن ارزش‌های فرهنگ ایران کوشش‌های فراوانی به انجام رسانده و از سوی دیگر، نسبت به ارزش‌های فرهنگ و تمدن نوین جهانی نیز غفلت نکرده و با شناختی که از آن به دست آورده، همواره در مسیر تعادل گام نهاده است...

آن چه پیش رو دارید، بخشی از گفت‌وگوهایی است که در این سال‌ها با وی داشته‌ام و اکنون در یک کتاب گردآوری شده است.

۱۳ فروردین ۱۳۹۳

محمد صادقی

زندگی‌نامه دکتر اسلامی ندوشن در گفت‌وگو با او
زمانه داور بی‌گذشتی است*

دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن (متولد سال ۱۳۰۴) مترجم و نویسنده مشهور ایرانی است که آثار ارجمندی همچون: ایران را از یاد نبریم، داستان داستان‌ها، زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، ایران و تنهایی‌اش، هشدار روزگار، ایران چه حرفی برای گفتن دارد، راه و بی‌راه، سخن‌ها را بشنویم و... را پدید آورده است. همچنین وی در کتاب روزها که زندگی‌نامه خودنوشت اوست، دوره‌های مختلف زندگی خود را شرح داده و به موضوع‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در تاریخ معاصر ایران نیز پرداخته است. این گفت‌وگو زمانی انجام شد که جلد چهارم از کتاب روزها در انتظار مجوز انتشار از وزارت ارشاد بود.

اگر موافق باشید، گفت‌وگو را با دوران کودکی جنابعالی آغاز کنیم. در جلد اول روزها خوانده بودم که تاریخ تولدتان را برای این‌که به سرنوشت فرزندان قبلی خانواده دچار نشوید پشت کتابی ننوشته و هر کاری را نیز که درباره آنان انجام داده بودند، درباره جنابعالی انجام ندادند و از این رو به دایه‌ای سپرده می‌شوید که ابراز می‌دارید، بزرگ‌تر که شده بودید بیشتر به خوبی‌های او پی برده بوده‌اید.

جریان کودکی خود را در روزها (جلد نخست) آورده‌ام. آن را از بزرگ‌ترها شنیده بودم. دو تن از برادرهای من در بچگی به ثمر نرسیده بودند، و پدر و مادرم بیم داشتند که من نیز مانند آنها بشوم، از این رو این احتیاط را به کار بردند. من آخرین فرزند خانواده بودم، فرزند دیگری که بود خواهرم بود که او نخستین بود. بقیه، چند پسر، از همان شیرخوارگی بر اثر آبله یا امراض دیگر کودکی مرده بودند. به همین سبب خوش یمن نشمرده بودند که تاریخ تولد مرا پشت کتابی یادداشت کنند، زیرا تاریخ تولد دیگران که یادداشت شده بود، آنها را به ثمر نرسانده بود، و خواسته بودند هر کاری که درباره آنان شده است درباره من نشود. حتی مرا از خوردن شیر مادر بازداشته بودند، به پندار آن‌که این شیر ناگواری‌ای در خود دارد و بچه‌ها را بارآور نمی‌کند (که بی‌پایه بود) و از همان آغاز به دایه‌ای سپرده بودند که تا به آخر او مرا شیر داده بود، زنی نجیب و فصیح که قرآن را با قرائت بسیار درست می‌خواند... . کودکی

من در میان پنجره‌های رنگی و نور و آفتابی که از پشت آن‌ها می‌تابید، شناور گشت. ما در خانه شش نفر بودیم، پدر و مادرم و خواهرم و من، و نیز معصومه و سیدابوالحسن که خدمتگزار خانه بودند. سیدابوالحسن کارش پیغام‌بردن و پیغام‌آوردن و کارهای متفرق کوچه بود، اما معصومه داستان دیگری داشت. او در خانه ما به دنیا آمده و همان‌جا بزرگ شده بود و با آن‌که شوهر کرده بود، هرگز به خانه شوهر نرفته بود و فرزندی هم نیآورده بود، و بعد هم تا پایان عمرش که هفتاد و چند سال بود در خانه ما ماند و همان‌جا مرد. مادرش گوهر نیز در خانه نیای من همین وضع را داشته بود. سراسر عمر خود را در آنجا گذرانده بود. این مادر و دختر با زندگی ما پیوند جدایی‌ناپذیر یافته بودند. من به معصومه به همان اندازه انس داشتم که به مادرم.

کبوده چگونه جایی بود؟ و اکنون در چه وضعیتی قرار دارد؟

کبوده که آن را نام مستعار «ندوشن» قرار داده‌ام، ده دور افتاده‌ای است در میان سه ناحیه یزد، اصفهان و فارس. بسیار قدیمی، در ۱۰۰ کیلومتری یزد، که پیش از آمدن اسلام، مردمش با آیین دیگری زندگی می‌کردند، که نمی‌دانیم چه بود. زیرا آثار گورهایی در آن دیده می‌شود که رو به قبله نیست. اخیراً هم در غارهای نزدیک آن نقوش سنگی چند هزار ساله‌ای کشف شده است که حکایت از سکونت مردمی از پیش از تاریخ دارد. ندوشن که حتی اسم آن هم از قدمتش حکایت دارد، در

زمانی که من کودک بودم، هنوز آداب و رسوم کهن پیش از اسلامی در آن رواج داشت، از جمله ستایش آتش که شرح آن را در روزها آورده‌ام. در زمان کودکی من معروف بود که ۴۰۰ خانوار در آن زندگی می‌کنند، یعنی در حدود دو هزار نفر. الان با وجود آن که جوان‌هایش در جست‌وجوی کار پراکنده شده‌اند، باز افزایش جمعیت و دگرگونی به آنجا هم سرایت کرده است. در تقسیم‌بندی جدید، شهر شناخته شده، در حالی که بویی از «شهریت» نبرده. اما گسترده شده و تغییر کرده، به طوری که من اگر اکنون وارد آن بشوم، جایگاه خانه قدیمی خودمان را پیدا نمی‌کنم.

غیر از ادبیات کهن، و کتاب‌هایی که دایی و خاله‌تان (آثار مولوی و سعدی) به شما شناساندند، چه کتاب‌هایی خوانده بودید؟

یک کتاب اوراق شده کهنه بود، حاوی معجزه امام‌ها که معجزه هر یک را با آب‌وتاب بیان می‌کرد. من آن را می‌خواندم و شگفت‌زده می‌شدم. البته امیرارسلان و حسین کردشبه‌ستری را هم دوست می‌داشتم. کتاب‌خوانی در روستای ما رایج نبود. به همین سبب مادر من از کتاب‌خوانی من نگران می‌شد و آن را برای یک نوجوان علاقه‌ای غیرعادی می‌شناخت.

نکته جالبی در روزها هست و آن آرزویی است که در سر داشتید. کودکان در خیال‌پروری‌های خویش همواره آرزو می‌کنند که وقتی بزرگ شدند، چه کاری خواهند کرد، اما آن چه در ذهن جنابعالی می‌گذشته متفاوت بوده

است: «الگوی انسان آرمانی‌ای که در برابر رویم بود، نه امیر بود و نه وزیر، قدرت و ثروت و برویا در کار نبود، آن چه در آرزویم بود آن بود که روزی بتوانم کتابی بنویسم که سرآمد کتاب‌ها باشد»، از همین رو آن سید روضه‌خوانی که در کتاب‌فروشی بازار «میر» می‌بینید که کتابی هم نوشته بوده، بیش از تاجر، فرماندار و... نظرتان را جلب می‌کند. به عبارتی می‌خواسته‌اید پاسخی به پرسش‌ها و مسائل انسانی بدهید که از دغدغه‌های وجودی‌تان بر می‌آمده. اکنون که سال‌ها از آن آرزو و تخیل فرهیخته می‌گذرد، چگونه می‌اندیشید؟

همان‌گونه، مانند گذشته در «جست‌وجو» هستم. زندگی هم ساده و طبیعی است، و هم معماگونه. از این رو کل کتاب‌هایی که در دنیا نوشته شده است، برگرد این موضوع گشته است که زندگی چیست و چه سرانجامی دارد؟ در سراسر گیتی که بگردید، آسمان را به همین رنگ می‌بینید. باشندگان زمین همگی یکسان هستند. با هم مو نمی‌زنند، با این حال، هیچ دو تنی به هم شبیه نیستند. شگفتی زندگی در این است. انسان در میان موجودات هم زبون‌ترین است و هم بزرگ‌ترین. او می‌داند که این عمر روزی به سر می‌رسد، و با همه توهمی که درباره زندگی در دنیای دیگر دارد، باز در ژرفای درون خود، نمی‌خواهد که از این زندگی خاکی دست بردارد، مگر آن‌که دردی بزرگ - جسمی یا روحی - او را به آن آرزومند سازد. من البته از همان سن نوجوانی سرنوشت خود را به قلم بستم.

بزرگ‌ترین شادی و توفیق خود را در نوشتن یافتیم. شاید علتش آن بود که بشر در زندگی، خود را تنها و بی‌پناه می‌یابد، و از طریق گفتن و نوشتن چنین می‌پندارد که در دیگران پخش می‌شود، تنهایی خود را با دیگران در میان می‌گذارد، هر کسی دست به شاخه‌ای می‌زند. این، برای او تسلای خاطر است. من از نوشتن چنین انتظاری داشتم. گمان می‌کنم همه کسانی که به نوشتن دست زده‌اند، دستخوش چنین انتظاری بوده‌اند. از کوچک و بزرگ. چرا فردوسی می‌گوید: «تمیرم از این پس که من زنده‌ام!» و حافظ می‌گوید: «در سینه‌های مردم عارف مزار ماست!» و در عهد جدید هم آمده است: «در ابتدا کلمه بود...» (انجیل یوحنا)، یعنی زندگی با گفتار آغاز می‌شود. من اکنون هم بر همین روال هستم. گمان می‌کنم که اگر قلم در دستم نبود، زندگی‌ام بیهوده و تلخ می‌گذشت. با ناهمواری‌هایی که در زندگی هر کسی هست، فرد باید تکیه‌گاهی داشته باشد تا در زندگی احساس پوچی نکند. مسعود سعد گفت:

گیتی به رنج و درد کشته بود اگر

پیوند عمر من نشدی نظم جانفزای

این مهم نیست که هر کس آن چه می‌نویسد، ارزنده باشد یا نباشد، در درجه اول می‌خواهد خود او اقناع شود.

در کار نویسندگی و روشنفکری، در شمار افرادی قرار می‌گیرید که از پیچیده‌نویسی و مبهم‌گویی پرهیز دارند و بر ساده‌نویسی (نه ساده‌سازی مسائل و مفاهیم) تاکید دارید، از این رو گاهی با خود می‌اندیشم که چقدر به استاد